

تبیین شاخص‌های فلسفی گفت‌وگو در فلسفه‌ورزی کودکان

* فاطمه پازوکی

** احمدعلی حیدری

چکیده

گفت‌وگو، به سبب ویژگی‌های هستی‌شناسانه‌اش، در طول تاریخ فلسفه همواره مورد توجه واقع شده است و شماری از فیلسوفان آن را شیوه‌ای درخور و شاید مناسب‌ترین روش برای پرورش تفکر منطقی افراد دانسته‌اند. در برنامه فلسفه برای کودکان نیز گفت‌وگو یکی از عناصر بنیادین و از جمله ویژگی‌های بارز این برنامه است. این مقاله با چنین توجهی نخست مترصد آن است تا ویژگی‌های بنیادین گفت‌وگو را، با تأکید بر رویکردهای گادامر و افلاطون، تبیین کند و سپس نقش آن را در پرورش روح فلسفی کودکان مشخص نماید و سرانجام به مناسب‌ترین شاخص‌های گفت‌وگو به منظور تقویت اندیشه‌ورزی در کودکان بپردازد.

کلیدواژه‌ها: گفت‌وگو، تک‌گویی، دیگری، حلقه کاندوکاو فلسفی.

1. مقدمه

گفت‌وگو یکی از عناصر بنیادین فلسفه برای کودکان (philosophy for children, p4c) است و می‌توان آن را مشخصه بارز فلسفه برای کودکان دانست. حلقه کاندوکاو فلسفی (community of philosophical inquiry, cpi) ساختاری میان‌فردی (intersubjective) دارد که در آن رخداد اندیشه در قالب گفت‌وگوی جمعی به‌وقوع می‌پیوندد. اما چرا گفت‌وگو عنصر اساسی فلسفه برای کودکان است و چرا بنیان‌گذاران آن به

* دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه، دانشگاه علامه طباطبایی fatemepazoki@yahoo.com

** استادیار گروه فلسفه، دانشگاه علامه طباطبایی aaheydari@gmx.de

تاریخ دریافت: 1390/10/14، تاریخ پذیرش: 1390/11/25

این پدیده تا آن‌جا اهمیت داده‌اند که فلسفه برای کودکان حماسه سقراطی نام گرفت؟ پاسخ این پرسش در هستی‌شناسی گفت‌وگو و ویژگی‌های آن نهفته است. در طول تاریخ فلسفه، فیلسوفان زیادی اهمیت و جایگاه گفت‌وگو در اندیشه‌ورزی را مد نظر قرار داده‌اند، ولی به‌طور مشخص می‌توان فلسفه گفت‌وگو را در اگزیستانسیالیسم امانوئل لویناس (E. Levinas)، پدیدارشناسی مرلوپونتی (M. Merleau Ponty)، و در هرمنوتیک و نظریه بازی گادامر (H. G. Gadamer) یافت. مقاله حاضر تلاش می‌کند تا مروری اجمالی بر برخی از دیدگاه‌های مطرح‌شده در تاریخ فلسفه در باب اهمیت گفت‌وگو در اندیشه‌ورزی داشته باشد.

گفت‌وگو پدیده‌ای است که در آن تفکر فردی و جمعی به هم می‌آمیزند. برخلاف این‌که مونولوگ یا تک‌گویی پدیده‌ای کاملاً سوژکتیو و قائم به فاعل شناساست، گفت‌وگو پدیده‌ای است میان‌فردی، که در آن فاعل شناسا محوریت خود را به ارتباط میان‌فردی می‌دهد. چرخش از مونولوگ به گفت‌وگو به معنای فاصله‌گرفتن از اندیشه مبتنی بر محوریت فاعل شناسا به جانب اندیشه‌ای است که در آن ارتباط اهمیت ویژه‌ای می‌یابد.

گفت‌وگو حرکت به جانب میان‌فردیت (intersubjectivitate) است، یعنی وضعیتی که در آن «من»، فقط در مواجهه و ارتباط با دیگری، «من» می‌شود؛ وضعیتی که در آن حتی خودآگاهی فاعل شناسا منوط به ارتباط با دیگری است. آن‌چنان‌که بوبر (M. Buber) می‌گوید کلام اساسی «من - تو» به «من و تو» تفکیک‌ناپذیر است (بوبر، 1380: 71). «من» فقط در ارتباط با «تو» است که «من» می‌شود و، مستقل از «تو»، «من» وجود ندارد. برای لویناس نیز دیگری قبل از من می‌آید. لویناس فاعل شناسا را، پیش از مواجهه با دیگری، عاملی عاری از ارتباط معرفی می‌کند که نه له و نه علیه دیگری است. در این مرحله فاعل شناسا غرق در نیازهای خویش و سرخوش از برآورده شدن آن‌هاست، بدون گوشی برای شنیدن.

در حظ، من مطلقاً برای خویش، یا لِنفسه‌ام. خودمحور بدون ارتباط با دیگری، تنها هستم بدون انزوا، معصومانه خودمحور و تنه‌ایم. نه علیه دیگران، نه «تا جایی که به من مربوط می‌شود». اما به کلی نسبت به دیگری بی‌اعتنا، عاری از هرگونه ارتباط و هرگونه امتناع از آن - بدون گوشی برای شنیدن، مثل شکمی گرسنه (لویناس به نقل از دیویس، 1386: 90).

فاعل شناسا هستی درون‌بسته‌ای است که فرمان‌روای مطلق قلمرو خویش است، اما

«غیر» آن چیزی است که خارج از مرزهای سلطه من می‌ایستد و من نمی‌توانم آن را در خود جای دهم و به خود فروکاهم. با حضور غیر و در نزدیکی دیگری، من دیگر آن فاعل مختار و آگاهی نیستم که محور و مرکز جهان خود است و در پی تملک جهان به نفع خویش است. این همان چیزی است که لویناس آن را به پرسش گرفتن خودانگیختگی خودمحورانه من (egoistic spontaneity) می‌خواند. دیگری با حضور خویش مرا به پرسش می‌گیرد و مرزهای فرمان‌روایی مطلق مرا به لرزه درمی‌آورد. در این مواجهه، من دیگر آن فاعل مختاری نیستم که فرمان‌روای مطلق قلمرو خویش بود، بلکه من با پدیده‌ای مواجه می‌شوم که از فرمان تملک‌جویانه من سر باز می‌زند. به این معنا، گفت‌وگو ورود به رابطه‌ای است که در آن از من تمرکززدایی می‌شود. در گفت‌وگو من دیگر آن فاعل خودبنیادی نیستم که همه چیز را به تملک خویش درمی‌آورد، بلکه سویه‌ای از یک رابطه است؛ رابطه‌ای متقابل که در آن فاعل شناسا در ارتباط با دیگری تعریف می‌شود. در گفت‌وگو، ما در ساحتی وجودی و تفسیری قرار داریم که بوبر آن را «بینابینیت» می‌نامد؛ ساحتی که در معنای هرمنوتیکی نه به مفسر تعلق دارد، نه به تفسیر، نه به فاعل شناسا، و نه به ابژه. گفت‌وگو رخدادی متفاوت و گونه‌ای پرسش از دیگری است و یا موضوع پرسش و یا هر دوست که ضرورتاً به خودپرسی می‌انجامد. از این رو، این یک موقعیت میان‌فردی بسیار منحصر به فرد و مهم است (Kennedy, 2000: 40).

کودکان در حلقه کندوکاو فلسفی در گفت‌وگوی جمعی حقیقت را به یاری یک‌دیگر جست‌وجو می‌کنند. ساختار هستی‌شناسانه گفت‌وگو به نحوی است که می‌توان آن را عاملی مؤثر در تربیت کودکانی متفکر و اندیشمند به‌شمار آورد. بررسی ویژگی‌های گفت‌وگو به ما نشان خواهد داد که گفت‌وگو چگونه در جهت دست‌یابی به این هدف ما را یاری خواهد کرد.

سقراط اصلاح یک جامعه را در گرو تربیت افراد آن جامعه می‌دانست. از این رو اهمیت ویژه‌ای به تربیت جوانان می‌داد.

بی‌حقیقتی وضع حاضر را، خواه شکل حکومت دموکراسی باشد خواه اشرافی و خواه استبدادی، از راه اقدام‌های سیاسی بزرگ، ریشه‌کن نمی‌توان کرد. نخستین شرط هر اصلاحی این است که فرد تربیت شود (یاسپرس، 1358: 64-65).

روشی که سقراط برای رسیدن به این هدف برگزید گفت‌وگو و پرسش و پاسخ بود. داشتن جامعه‌ای فرهیخته در گرو داشتن افرادی متفکر است. لیپمن معتقد است که برای

رسیدن به این هدف باید افراد از سنین کودکی تحت آموزش قرار گیرند. وی، به پیروی از سقراط، گفت‌وگو و پرسش و پاسخ را کلید دستیابی به این مهم دانست، اما به‌راستی گفت‌وگو چه ویژگی‌هایی دارد که سقراط آن را به‌مثابه ابزار تربیت جوانان برگزید؟ برای پاسخ به این پرسش، در این مقاله به بررسی چندی از ویژگی‌های گفت‌وگو و نقش آن‌ها در فلسفه برای کودکان خواهیم پرداخت.

2. گفت‌وگو و ویژگی‌های آن

1.2 تفکر در ذات خود گفت‌وگویی است

یکی از اهداف اساسی در برنامه فلسفه برای کودکان پرورش قدرت تفکر منطقی در کودکان است. ساختار گفت‌وگو محور حلقه کاندوکاو بستری مناسب برای دستیابی به این هدف است. با تأمل در فرایند اندیشیدن و دقت در آن، این‌گونه به‌نظر می‌رسد که تفکر نوعی گفت‌وگو است. این نکته‌ای است که می‌توان دلایلی برای تأیید آن در محاورات افلاطونی یافت.

برای سقراط، گفت‌وگو وسیله تفکر فلسفی و فلسفه‌ورزی بود. سقراط حقیقت را در ذات خود مستلزم گفت‌وگو می‌دانست. برای او حقیقت فقط در مصاحبت با دیگری و در جریان پرسش و پاسخ خود را نشان می‌دهد. افلاطون نیز در رساله کراتیلوس تفکر را چنین تعریف می‌کند:

سخنی که روح با خود می‌گوید درباره آن‌چه تحقیق می‌کند، [...] از خود می‌پرسد، به خود پاسخ می‌دهد و سپس آن پاسخ را قبول یا رد می‌کند [...] عقیده، سخنی است که گفته می‌شود، منتها این سخن نه به دیگری گفته می‌شود و نه به آواز بلند؛ بلکه سخنی است که انسان در حال خاموشی به خود می‌گوید (افلاطون، 1356: 384).

مطابق با تعریف افلاطون، حتی تفکر فرد در انزوای خویش نیز صورتی از گفت‌وگوست؛ گفت‌وگویی مبتنی بر پرسش و پاسخ، اما حتی آن‌گاه که شخص در تنهایی با خویش به تفکر می‌پردازد و در جریان گفت‌وگو با خویشتن مطلبی برایش روشن می‌شود، همواره به دنبال آن است که آن‌چه را دریافته است با دیگری در میان‌گذارد و به درستی آن اطمینان یابد. یعنی مونولوگ یا گفت‌وگوی نفس با خویش نیز همواره تمنای تبدیل شدن به گفت‌وگو را دارد و گفت‌وگوی درونی راه به جانب گفت‌وگوی بیرونی می‌جوید. «آدمی تنها در حال اتحاد با دیگری می‌تواند به خود اعتماد کند» (باسپرس، 1357: 37).

ساختار گفت‌وگویی تفکر مطلبی است که در اندیشه گادامر نیز به آن پرداخته شده است. وی پرسش‌گری را هنر تفکر می‌داند (Gadamer, 1989: 360)، و از آن‌جا که گفت‌وگو فرایندی مبتنی بر پرسش و پاسخ است، تفکر همواره شکلی از گفت‌وگوست. فهم پدیده‌ای زبانی است و مفاهمه رسیدن به زبانی مشترک. گفت‌وگو نیز پدیده‌ای زبانی است که امکان رسیدن به مفاهمه را فراهم می‌کند. گفت‌وگو این مجال را فراهم می‌آورد تا جهان‌ها در زبان‌ها به بیان درآیند و، با درهم‌آمیختن افق‌ها، گفت‌وگوکنندگان به جانب دست‌یابی به زبانی مشترک گام بردارند (ibid: 371). در اندیشه گادامر، فهم حاصل امتزاج افق‌هاست (ibid: 305) و امتزاج افق‌ها در بستری از گفت‌وگوی میان من و دیگری رخ می‌دهد. مواجهه با دیگری در جریان گفت‌وگو به معنای مواجهه با افق‌های دیگر و گسترش افق خویش است. بدون داشتن افق، فهمی رخ نخواهد داد، زیرا «افق محدوده دیدی است شامل هر آن چیزی که می‌تواند از نقطه‌ای معین دیده شود. آن کس که افقی ندارد نمی‌تواند مسافت‌های دور و یا حتی آن‌چه را به او بسیار نزدیک است ببیند» (ibid: 301).

هریک از طرفین گفت‌وگو موضوع را به نحوی خاص در افق معنایی خویش تفسیر می‌کنند و فهم هنگامی رخ می‌دهد که این دو افق به هم بیامیزند. از دل امتزاج افق‌ها فهمی نو سر برمی‌آورد. نزدیک شدن به افق معنایی دیگری از بطن افق من و به صورت پرسش‌گرانه مقدور است. من برای درک افق دیگری افق خویش را ترک نمی‌کنم، بلکه برای آن‌که آن را به افق دیگری متصل کنم آن را گسترش می‌دهم (ibid: 304).

فهمی که در جریان گفت‌وگو حاصل می‌شود نتیجه غلبه یک اندیشه بر اندیشه دیگر نیست، بلکه حقیقتی است که در افقی گسترده‌تر، که حاصل تلاقی افق گفت‌وگوکنندگان است، خود را نمایان کرده است (ibid: 371). تا وقتی که من و دیگری وارد گفت‌وگو نشویم، امتزاج افق و نهایتاً فهمی رخ نخواهد داد، پس فهم رخدادی است مبتنی بر گفت‌وگو.

اگر دیدگاه افلاطون را بپذیریم که اندیشه گفت‌وگوی نفس با خویش است و همراه با لویناس فلسفه را گفتاری بدانیم که خطاب به دیگری گفته می‌شود، پس می‌توان پذیرفت که اندیشه پیوندی ناگسستنی با گفتار و به تبع آن با گفت‌وگو دارد و اساساً «فلسفه فعالیتی مبتنی بر گفت‌وگوست» (ناجی، 1389: 30).

2.2 برتری گفت‌وگو بر خطابه و نوشته‌های تعلیمی

برتری گفت‌وگو بر سایر روش‌های تعلیمی را می‌توان در تفکر افلاطون به‌روشنی و وضوح مشاهده کرد. از سخنان افلاطون برمی‌آید که وی ارتباط را عنصری ضروری برای جست‌وجوی حقیقت و انتقال مفاهیم فلسفی می‌داند. وی خطابه را صورتی ناکارآمد برای انتقال مفاهیم فلسفی و دستیابی به حقیقت معرفی می‌کند و درمقابل، گفت‌وگو را ظرف مناسب تفکر فلسفی می‌داند. در نامه هفتم افلاطون، پس از آن‌که از ناکارآمدی نوشته است، در انتقال حقایق فلسفی سخن می‌گوید و گفت‌وگوی مبتنی بر پرسش و پاسخ را تنها راه ممکن برای دستیابی به حقیقت بیان می‌کند.

آن مطلب مانند دیگر مطالب علمی نیست که به‌وسیله اصطلاحات و الفاظ عادی بتوان آن را تشریح و بیان نمود؛ بلکه فقط در نتیجه بحث و مذاکره متوالی آن‌ها و در پرتو همکاری معنوی و درونی، یک‌باره آن ایده، مانند آتشی که از جرقه‌ای پدیدار شود، در درون آدمی روشن می‌گردد و آن‌گاه راه خود را باز می‌کند و توسعه می‌یابد (افلاطون، 1356: 341).

کارآمدی و شایستگی گفت‌وگو در انتقال مفاهیم فلسفی به سرشت حقیقت فلسفی برمی‌گردد. حقیقت فلسفی از سنخ علم نیست که بتوان آن را در مقوله‌ای خاص گنجانند و همان‌طور که یاسپرس اشاره می‌کند حقیقت فلسفی حقیقتی بدون موضوع است. اگر حقیقت فلسفی حقیقتی بدون موضوع باشد، آیا می‌توان از آن سخن گفت و آیا اصلاً می‌تواند در قالب سخن درآید؟ از طرفی آیا آن‌چه را به‌هیچ‌وجه بیان‌شدنی نباشد می‌توان حقیقت خواند؟ آیا این حقیقت راه به بیراهه نخواهد برد؟ پاسخ این پرسش را می‌توان در روشی یافت که افلاطون برای بیان حقیقت برگزیده است. حقیقت آن چیزی است که هرگز به نحو مستقیم ابلاغ‌شدنی نیست، بلکه حقیقت امری است که خود را تنها از طریق غیر مستقیم و در جریان گفت‌وگو ظاهر می‌کند، «زیرا گفت‌وگو ابلاغ نامستقیم حقیقت در شکل فلسفی تفکر است» (یاسپرس، 1357: 71).

گفت‌وگو یا بهتر بگوییم ارتباط گفت‌وگویی برای گوینده و شنونده امکاناتی را به‌همراه دارد که نوشته فاقد آن‌هاست. گفت‌وگو این امکان را فراهم می‌آورد تا شنونده بتواند از گوینده پرسش کند و گوینده نیز می‌تواند از سخن خویش دفاع کند، در حالی که متن در مقابل پرسش‌های خواننده خویش خاموش می‌ماند. در متون تعلیمی، نویسنده تلاش می‌کند تا دیدگاه خویش را به خواننده القا کند. نویسنده متن صرفاً در مقام گوینده‌ای است که نمی‌تواند سخن مخاطب خویش را بشنود، در حالی که در گفت‌وگو حقیقت در جریان

بحث و تبادل نظر میان دو طرف نمایان می‌شود. آنچه خود را به‌مثابه حقیقت آشکار می‌کند، اگرچه از خلال سخنان هر دو طرف رخ نموده، مطابق سخن هیچ‌یک نیست، بلکه آنچه هویدا می‌شود افقی جدید در برابر دیدگان گفت‌وگوکنندگان است. در گفت‌وگو گوینده کلام این فرصت را می‌یابد تا از فهم درست مخاطب از سخن خویش اطمینان یابد و در مواقع لزوم مانع کج‌فهمی مطلب شود.

اکهارد مارتنس در شرح خود بر نامه هفتم افلاطون اظهار می‌دارد که این نامه به ما می‌آموزد که آگاهی و بصیرت امری است که باید در روالی عملی به آن نائل آمد و از این رو نمی‌توان فلسفه‌ورزی را در قالب اطلاعات کتبی و شفاهی به کودکان آموخت.

در روشی که فلسفه برای کودکان برگزیده است، تلاش می‌شود تا کودکان فلسفه را از متن زندگی خویش بیرون بکشند. در حلقه کندوکاو، کودک با کمک دیگر هم‌سالان خویش و با رجوع به تجربیات خویش و شنیدن تجربیات دیگران، حقیقت را جست‌وجو می‌کند. گفت‌وگو در حلقه کندوکاو فلسفی این امکان را فراهم می‌آورد تا کودکان از عقاید یک‌دیگر پرسش کنند و، درمقابل، با دلایل منطقی از باور خویش دفاع کنند. گفت‌وگو جست‌وجوی حقیقت به یاری هم است.

3.2 رهایی از جزم‌اندیشی

سقراط انتقال حقیقت از راه نوشته و خطابه را باعث دورشدن از راه حقیقت می‌داند. وی بر آن است که، در طلب علم از راه خطابه یا نوشته‌های تعلیمی، شاگردان «بی‌آن‌که به‌راستی چیزهایی بیاموزند گمان خواهند کرد که دانا شده‌اند و، در نتیجه، هم نادان خواهند ماند و هم معتقد خواهند شد که دانا گردیده‌اند و از این رو معاشرت با آنان بسیار دشوار خواهد بود» (افلاطون، 1356: 76). دشواری که سقراط از آن سخن می‌گوید بدان دلیل است که وی نخستین گام در جهت کسب معرفت را رهایی از بند تعصبات و عقاید جزمی می‌داند و این امر ابتدا مستلزم آگاهی از جهل و اعتراف به آن است. این همان هدفی است که سقراط در گفت‌وگوهای خویش دنبال می‌کرد؛ آگاه‌کردن مردم از جهل و نادانی‌شان. دیالکتیک روشی بود که سقراط برای رسیدن به این هدف در پیش گرفت. او از طریق گفت‌وگو و دیالوگ، که در قالب پرسش و پاسخ صورت می‌گرفت، تلاش می‌کرد تا موضوع بحث را از زوایای گوناگون بررسی کند و، در این فرایند، مخاطب خویش را از بند عقاید جزمی برهاند. نیاز به دانستن و شوق دانایی مقدمه کسب معرفت است. این شوق حاصل آگاهی

انسان از جهل خویش و هستی متناهی اوست. تا زمانی که انسان به جهل خویش واقف نباشد و محدودیت‌های خویش را نشناسد، فهمی برای او حاصل نخواهد شد. آگاهی از جهل انسان را مهیای شنیدن می‌کند. در گفت‌وگو، تعارضات نهفته در اندیشه‌ها آشکار می‌شود. نخستین اثری که از آشکارشدن تناقضات حاصل می‌شود اثری تربیتی است که افلاطون آن را مقدمه پذیرش حقیقت می‌داند. جست‌وجوی حقیقت نیازمند یک آمادگی روحی است. آن کس که به نادانی خویش پی نبرده باشد و حقیقت را در چنگ خویش ببیند خود را بی‌نیاز از جست‌وجوی حقیقت می‌داند. تنها آن کس که به جهل خویش واقف باشد تشنه حقیقت است.

افراد شرکت‌کننده در گفت‌وگو در نخستین گام باید عقاید خویش را به حالت تعلیق درآورند تا آمادگی لازم برای همراهی با یک‌دیگر را به‌دست آورند. در گفت‌وگوی حقیقی و اصیل، هریک از شرکت‌کنندگان حقیقتی را که در کلام دیگری است جست‌وجو می‌کند و، به جای آن‌که درصدد تضعیف دیدگاه مقابل باشد، تلاش می‌کند تا حقیقت نهفته در آن را دریابد و در فرایندی تعاملی آن را بپروراند. گفت‌وگو ساختاری است که در آن هیچ عقیده، باور، و یا اندیشه معینی به سبب سوابق و نتایجش معتبر شناخته نمی‌شود و دارای ارزش حقیقی و سنجش‌پذیری نیست. هر دیدگاه و یا اندیشه‌ای، فارغ از این‌که صاحب اندیشه کیست، در گفت‌وگو به چالش کشیده می‌شود و در جریان پرسش و پاسخ نقد و بررسی می‌شود.

در گفت‌وگو هیچ‌یک از دو حریف هنوز حقیقت را نمی‌شناسند، ولی حقیقت حاضر است و هر دو حریف به گرد آن می‌چرخند و حقیقت هر دو را رهبری می‌کند. از این‌رو در گفت‌وگو، هریک از دو طرف باید آماده باشد که دیگری عقایدش را رد کند و نباید درصدد مصون نگه‌داشتن عقاید خویش از خطر ابطال و دفاع از آن‌ها باشد. گادامر گفت‌وگو را در مقابل استدلال قرار می‌دهد، از این جهت که استدلال‌کننده درصدد است تا از پاسخ آغازین خویش دفاع کند، در حالی که در گفت‌وگوی حقیقی هدف دفاع از پاسخ‌ها نیست بلکه سنجش آن‌هاست. گفت‌وگو مجالی به جزم‌اندیشی نمی‌دهد. از این‌رو «کسی که با دیگری گفت‌وگو می‌آغازد اگر مخالف حقیقت باشد از پای درمی‌آید» (یاسپرس، 1357: 73). گفت‌وگو ساحت کرنش در برابر حقیقت است.

اگرچه سقراط دوری از تعصبات را نخستین شرط ورود به گفت‌وگو می‌داند، ذات گفت‌وگو به‌گونه‌ای است که به افراد این امکان را می‌دهد تا پندارهای باطل خویش را

بشناسند و آن‌ها را کنار گذارند. به این جهت رهایی از جزم‌اندیشی را هم می‌توان مقدمه گفت‌وگو و هم ثمره آن دانست و این نکته‌ای است که در تربیت کودکانی متفکر بسیار حائز اهمیت است. کودکان به هنگام فلسفه‌ورزی و کندوکاو فلسفی می‌آموزند که، علاوه بر آن که از دیگران می‌پرسند، خود را نیز در معرض پرسش قرار دهند. در گفت‌وگو «مراد بررسی ادعایی است که به‌میان آمده است، ولی در اثنای آن بررسی، ناچار عقیده سقراط پرسنده و پروتاگوراس پاسخ‌دهنده نیز در معرض آزمایش قرار خواهد گرفت» (افلاطون، 1356: 333)، و آن‌چنان که لیپمن اشاره می‌کند: «شرکت در حلقه کندوکاو [فلسفی] فقط یادگیری تفکر انتقادی نیست، بلکه تأمل کردن یعنی اندیشیدن به افکار شخصی‌مان نیز هست» (ناجی، 1389: 106).

4.2 حرکت از کثرت به جانب وحدت

برای افلاطون جست‌وجوی حقیقت مهم‌تر از کشف حقیقت است؛ جست‌وجویی که در بستری ارتباطی و دست‌در‌دست دیگری صورت پذیرد. تفکر فلسفی ماهیتی پویا دارد و این پویایی در ارتباط میان دو تن مجال ظهور می‌یابد. افلاطون همراه با سقراط تفکر فلسفی را به صورت پرسش و پاسخ درمی‌آورد. پرسش و پاسخ بستری را فراهم می‌کند که در آن اندیشه‌های متفاوت خود را ظاهر می‌کنند و در مقابل یک‌دیگر قرار می‌گیرند. در این مواجهه، اندیشه‌ها نقد می‌شوند، تکمیل می‌شوند، و یا اندیشه‌ای نو سر برمی‌آورد. گفت‌وگو عرصه تولد اندیشه‌های نو از دل آرای متفاوت است.

گفت‌وگو، در آن واحد، دو چیز را مفروض می‌گیرد: تباین و سنجش‌ناپذیری بنیادی چشم‌اندازهای وابسته به فرد و، در همان زمان، بازبودن چشم‌انداز یک شخص، که در برخورد با دیگری، تغییر می‌کند (Kennedy, 2000: 40). یاسپرس بر آن است که اگر ما باور داشته باشیم که افراد دیگر، هر چقدر هم که متفاوت از ما فکر کنند، باز هم مثل ما انسان‌اند و ما در انسانیت با همه آن‌ها مشترکیم، آن‌گاه موضع ما، در مقابل کسانی که عقایدی متفاوت با ما دارند، نمی‌تواند موضعی خصمانه و یا قدرت‌طلبانه باشد. هنگام رویارویی با مواضع متفاوت و یا متقابل، ما نباید به‌گونه‌ای برخورد کنیم که گویی آن‌ها را دشمن قلمداد می‌کنیم یا به کلی آن‌ها را نادیده می‌گیریم. بلکه باید آغوش خود را به روی دیدگاه‌های مخالف بگشاییم و اجازه دهیم تا «آن‌ها ما را در معرض پرسش‌های خود قرار دهند» (یاسپرس، 1377: 87).

در حلقه‌ کندوکاو فلسفی کودکان می‌آموزند که آن‌ها فردی از افراد یک جامعه‌اند که با هم اما متفاوت از هم‌اند؛ تفاوت‌هایی از قبیل اختلافات فرهنگی، طبقه اجتماعی، آداب و رسوم، طرز تفکر، عواطف و احساسات، و توانایی‌های ذهنی و جسمی. گفت‌وگو در حلقه‌ کندوکاو فلسفی به کودکان می‌آموزد که چگونه، به جای آن‌که این تفاوت‌ها را تهدید قلمداد کنند، آن‌ها را تبدیل به فرصت کنند و افق خویش را گسترش دهند. بر پایه‌ این دیدگاه در حلقه‌ کندوکاو فلسفی شرایطی فراهم می‌شود که در آن افراد حاضر در گفت‌وگو این امکان را می‌یابند تا جهان خویش را گسترش دهند.

در نظر هگل (F. Hegel) «تنها اندیشه‌ تربیت‌نیافته است که امور را، نه در وحدت آن‌ها، بلکه به صورت تقابل‌های 'یا این یا آن' می‌بیند» (دریابندری، 1369: 226). در نتیجه، ذهن تربیت‌یافته ذهنی است که وحدت نهفته در پس تضادها را می‌یابد. گفت‌وگو نیز این حقیقت را آشکار می‌سازد که در پس تضادها همواره وحدتی است و از دل تفاوت‌ها می‌توان راه به تفاهم برد. در نتیجه، گفت‌وگو کودکان را تبدیل به افرادی با ذهن تربیت‌یافته می‌کند.

دستیابی به وحدتی که گفت‌وگوکنندگان در جریان گفت‌وگو به جانب آن در حرکت‌اند مستلزم گذر فاعل شناسا از وحدت اولیه‌ای که در آن قرار دارد به جانب فضایی از تفاوت است. در این فضای تفاوت و مواجهه افق من و دیگری است که امکان امتزاج افق‌ها و برآمدن افقی نو از دل این تفاوت میسر می‌شود. می‌توان امتزاج افق‌ها را تولد وحدت از دل تفاوت دانست. در گفت‌وگو، فاعل شناسا از وحدت به جانب تفاوت و از تفاوت به جانب وحدت در حرکت است و این حرکت حرکتی است که هرگز به پایان نمی‌رسد (Kennedy, 1999: 340).

گفت‌وگوی جمعی پدیده‌ای مولد و خلاق است که راه را برای دستیابی به ابعاد نوینی از تفکر می‌گشاید. شخص، در فرایند درمیان‌گذاشتن عقاید خویش با دیگران، وجوه پنهان افکار خویش را می‌یابد. حلقه‌ کندوکاو فلسفی نه تنها فرصت اکتشاف و تمرین توانایی‌های شناختی و ادراکی را برای کودکان فراهم می‌کند، بلکه زمینه‌ کشف و ایجاد ارزش‌ها، ایدئال‌ها، و انسان‌هایی که از نظر آن‌ها مهم و محترم باشند را نیز به وجود می‌آورد (ناجی، 1389: 67).

3. گفت‌وگوی اصیل

مطالب فوق اشاره به برخی از ویژگی‌های گفت‌وگو دارد که در پرتو آنان گفت‌وگو

می‌تواند تأثیرات تربیتی عمیقی در روح جویندگان حقیقت داشته باشد. حال جای این پرسش است که آیا هر مکالمه و گفتاری که میان دو و یا چند تن صورت می‌گیرد می‌تواند گفت‌وگویی اصیل باشد؛ گفت‌وگویی که از دل آن اندیشه زاییده می‌شود؟ به نظر می‌رسد که این گونه نیست و گفت‌وگوی اصیل باید داری ویژگی‌هایی خاص باشد. در این قسمت به اجمال به بررسی چستی و چگونگی گفت‌وگوی اصیل از منظر تنی چند از فیلسوفان خواهیم پرداخت.

متناسب با ساختار مبتنی بر پرسش و پاسخ می‌توان گفت‌وگوی اصیل را واجد سه عنصر گشودگی (openness)، مشارکت (contribution)، و پیش‌بینی ناپذیری دانست.

فرایند پرسش و پاسخ گفت‌وگو را تبدیل به رخدادی تعاملی می‌کند که در آن شرکت‌کنندگان در گفت‌وگو، از طریق پرسش و پاسخ و با همکاری و مشارکت یکدیگر، حقیقت را جست‌وجو می‌کنند. در چنین فضایی حقیقت به هیچ‌یک از گفت‌وگوکنندگان تعلق ندارد، بلکه آنان به یاری هم حقیقت را جست‌وجو می‌کنند.

در گفت‌وگو چشم انسان به روی هستی و «غیر» (other) گشوده است. غیر شامل سنتی می‌شود که شخص در آن قرار دارد، «دیگری» که طرف گفت‌وگوست، و جهانی که دیگری در آن قرار دارد. به‌طور کلی این گشودگی به جانب هستی است که در دیگری و کلام او متجلی می‌شود. کلام دیگری انکشاف جهان اوست. هر گفت‌وگویی بر مبنای پرسش و پاسخ شکل می‌گیرد و پرسش و پاسخ منطق حاکم بر گفت‌وگوست. گشودگی طرفین به جانب حقیقت و هستی شرط گفت‌وگوی موفق است. آنچه مهم است پافشاری نکردن طرفین بر مواضع خویش است و توجه به این مطلب که گفت‌وگو عرصه جست‌وجوست و نه اثبات عقاید. در گفت‌وگو شنیدن بر گفتن اولویت دارد و این اولویت یکی از شرایط گفت‌وگوی سالم است. گشودگی در گفت‌وگو به معنای تعلیق مواضع خویش و اجازه سخن به غیر دادن است.

گشودگی به معنای قرارگرفتن در مقام پرسش است و پرسش، همان‌طور که گادامر اشاره می‌کند، ایستادن در فضای باز است (Gadamer, 1989: 357). اگرچه هر پرسشی بدون شک پاسخی طلب می‌کند، این پاسخ همواره پاسخی نامعین است. پرسش انتظار است؛ انتظاری برای دیدن این که چه اتفاقی خواهد افتاد. آن‌جا که پاسخ از پیش معلوم باشد، پرسشی در کار نبوده است. بنابراین هر پرسش ما را وارد جهانی ناشناخته می‌کند. شرکت‌کنندگان در گفت‌وگو همواره به سمت مقصدی نامعلوم در حرکت‌اند. در هر لحظه

از گفت‌وگو ممکن است پرسشی مسیر بحث را تغییر دهد و یا پاسخی منجر به طرح پرسشی نو شود. هر پرسش و پاسخی می‌تواند گفت‌وگو را به مسیری ببرد کاملاً متفاوت با آنچه تاکنون داشته است. به این جهت، گفت‌وگو همواره متضمن عنصر پیش‌بینی‌ناپذیری است.

یاسپرس گفت‌وگوی سالم و حقیقی را واجد مشخصاتی می‌داند که فقط در صورت رعایت آن‌ها یک بحث می‌تواند به جایگاه مطلوب خویش دست یابد. نخستین شرط گفت‌وگوی سالم این است که هر دو طرف گفت‌وگو صادقانه به دنبال کشف حقیقت باشند. اگر هدف افراد حاضر در گفت‌وگو صرفاً اثبات عقایدشان باشد، این بحث هرگز به نتیجه مطلوب نمی‌انجامد. این همان نقطه‌ای است که می‌تواند وجه افتراق مجادله از گفت‌وگو باشد.

در مجادله ستیزآمیز، افراد خودرأی هریک بر آن است نظر خود را با نیروی عقلی به دیگری بقبولاند. در مباحثه ارتباطی، انسان‌های دوست‌دار یک‌دیگر هر دو خواهان اطمینان حاصل کردن از حقیقت‌اند (یاسپرس، 1377: 87).

وجود اختلاف نظر در گفت‌وگو طبیعی است و یا شاید بهتر باشد که بگوییم لازمه گفت‌وگوست، اما این اختلاف نظر فقط زمانی می‌تواند به تکامل بحث کمک کند که افراد حاضر در گفت‌وگو به حرف‌های مخالف گوش فرادهند و آمادگی و پذیرش همراهی با ادله حریف را داشته باشند. آن زمان که هریک از طرفین گفت‌وگو بخواهد بر موضع خویش اصرار ورزد، دیگر قادر نخواهد بود تا به سخنان حریف گوش دهد و، بی‌آن‌که با استدلال‌های طرف مقابل همراه شده باشد، صرفاً در اندیشه رد سخنان اوست. افراد شرکت‌کننده در گفت‌وگو در نخستین گام باید عقاید خویش را به حالت تعلیق درآورند تا آمادگی لازم برای همراهی با یک‌دیگر را به دست آورند. این همان رهایی از تعصبات و عقاید جزمی است که سقراط آن را نخستین گام در جست‌وجوی حقیقت می‌داند.

پافشاری بر این‌که من این‌طور می‌اندیشم و این‌طور می‌خواهم گفت‌وگو را از مسیری که باید در آن قرار داشته باشد منحرف می‌کند. البته این خود می‌تواند از نتایج گفت‌وگوی سالم باشد. در گفت‌وگوی سالم و در جریان طرح عقاید در پیشگاه دیگری، فرد این امکان را می‌یابد تا از سستی عقاید و استدلال‌های خویش آگاهی یابد و عبارت «من این‌طور فکر می‌کنم» را عبارتی بی‌اعتبار بیابد. شخص درمی‌یابد که من «در اندیشه به دیگری و با دیگری است که از خویش‌تن خویش بیشتر اطمینان حاصل می‌کنم» (همان).

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که شرط گفت‌وگوی موفق از نگاه یاسپرس چنین است: ابتدا طرفین بحث مواضع خویش را به نحوی کنار بگذارند و هر دو مشترکاً قصد رسیدن به حقیقت را بکنند و با این رویکرد وارد تقابل شوند. هدف آن‌ها دفاع از موضع خویش نباشد، بلکه به منظور شناخت حقیقت وارد گفت‌وگو شوند و نخست تلاش کنند سخنان طرف مقابل را بشنوند و با او وارد مفاهمه شوند. تنها در این صورت است که «به‌رغم مخالفت بنیادین، در یک ارتباط فراگیرنده به هم می‌پیوندند» (همان: 72).

مارتین بوبر اولین کسی است که بیانی مستقیم از هستی‌شناسی گفت‌وگو مطرح کرد و گفت‌وگو را پدیده‌ای میان‌فردی معرفی کرد (Kennedy, 1999: 339). وی جامعه‌گفتاری را فقط زمانی حقیقتاً گفت‌وگویی می‌داند که دارای دو ویژگی باشد:

1. همه افراد گروه در رابطه‌ای متقابل و فعال با یک‌دیگر واحد اما زنده قرار داشته باشند؛

2. رابطه‌ای دوسویه و زنده میان تک‌تک اعضای گروه وجود داشته باشد. بوبر تحقق شرط دوم را در گروه تحقق شرط اول می‌داند. افراد یک گروه نمی‌توانند، بدون داشتن ارتباط با یک‌دیگر، وارد ارتباط میان‌فردی شوند.

مجموعه حقیقی انسان‌ها فقط به جهت آن محرز نمی‌شود که انسان‌ها نسبت به هم واجد احساسات‌اند، بلکه موجب پیدایش آن، دو وجه متفاوت است. یکی آن‌ها که همه آن‌ها باید رابطه متقابل فعالی با یک‌دیگر منفرد اما زنده داشته باشند و رخداد دوم، که منبعث از رخداد اول است ولی پیدایش این دو دقیقاً متقارن با یک‌دیگر نیست، [...] یک مجموعه انسانی مبتنی بر رابطه متقابل است، ولی سازنده این مجموعه همان کانون زنده فعال است (بوبر، 1380: 93).

در حلقه کاندوکا و فلسفی نیز گروه خود می‌تواند به مثابه «تو» برای تک‌تک افراد گروه باشد؛ متعالی و اسرارآمیز. حرکت گفت‌وگوی جمعی (communal dialogue) همواره به جانب این امر کلی است؛ امری که، گرچه همواره در آستانه ظهور است، هرگز به‌طور کامل ظاهر نمی‌شود. گفت‌وگوی جمعی در واقع حرکتی است که همواره رو به سوی وحدت دارد، ولی هرگز به آن نمی‌رسد. انتظار دستیابی به یک هم‌گرایی تام و هماهنگی کامل انتظاری آرمانی و دور از واقعیت است. در حلقه کاندوکا و فلسفی ما همواره به افقی نزدیک می‌شویم که بیان‌گر هم‌گرایی و هماهنگی میان چشم‌اندازهای متفاوت اعضای گروه است، اما این هم‌گرایی هرگز تبدیل به هم‌گرایی تام نخواهد شد و همواره، در پس هر افقی، افقی

دیگر را می‌توان تصور کرد. هم‌گرایی تمام و کمال و شفافیت مطلق فقط در صورتی اتفاق می‌افتد که هر شخص برای خودش بیندیشد.

4. نتیجه‌گیری

انسان موجودی متناهی است و، به سبب همین تناهی، فهم او از پدیده‌ها همواره فهمی ناقص است. به سبب همین نقصان در فهم است که انسان را جایز الخطا نامیده‌اند. به‌رغم این که انسان موجودی جایز الخطاست، بهره‌مند از قوهٔ داوری است. وی می‌تواند در جریان گفت‌وگو عقاید خویش و اندیشه‌های دیگران را ارزیابی کند. گفت‌وگو روشی است که فلسفه برای کودکان از طریق آن می‌کوشد تا استدلال و قضاوت صحیح را به کودکان بیاموزد.

در حلقهٔ کندوکاو فلسفی کودکان این امکان را می‌یابند تا نظرهای خویش را در گروه بیان کنند و، از آن طریق، آن‌ها را محک بزنند. کودکان در حلقهٔ کندوکاو می‌آموزند تا در باب مسائل جدی زندگی بیندیشند و از این طریق خود را آماده کنند تا در بزنگاه‌های زندگی تصمیمی درست اتخاذ کنند و اندیشمندان عمل کنند. در حلقهٔ کندوکاو کودکان می‌آموزند تا جویای نظرهای متفاوت و حتی مخالف باشند و با گشاده‌رویی آن‌ها را بشنوند. حلقهٔ کندوکاو به آن‌ها می‌آموزد که اختلاف نظرها خوب است، اما نیازی به جوش‌آوردن و عصبانیت نیست (ناجی، 1389: 113). حلقهٔ کندوکاو فلسفی این امکان را فراهم می‌آورد تا کودکان با جهان‌بینی‌های متفاوت و جدید آشنا شوند و از دل ارتباطات تازه ارزش‌های نو را بیابند.

در حلقهٔ کندوکاو فلسفی سه اصل پیش‌فرض وجود دارد:

1. خطاپذیرانگاری: انسان با توجه به تناهی وجودش همواره در معرض خطاست و گریزی از آن ندارد.

2. ضرورت جست‌وجو و کندوکاو مستمر: به سبب آن که فهم انسان همواره فهمی ناکامل است، وی باید به نحو مستمر در جهت کسب معرفت تلاش کند. به‌همین دلیل است که سقراط خود را همواره در راه می‌دانست و افلاطون هدف را جست‌وجوی حقیقت و نه کشف آن می‌داند.

3. نتایج کندوکاو نتایجی موثق و قابل قبول‌اند، ولی با پذیرفتن این شرط که ممکن است، در نتیجهٔ کسب اطلاعات بیش‌تر، مجبور شویم در آن‌ها تجدید نظر کنیم؛ حقیقت

امری است که همواره از دسترس آدمی می‌گریزد. انسان متناهی هرگز نمی‌تواند بر نامتناهی تسلط یابد از این‌رو فهم بشری همواره فهمی ناکامل است و آنچه در جریان کندوکاو و گفت‌وگوی فلسفی برای ما روشن می‌شود همواره وجهی از حقیقت است. اصرار بر مواضع و عقاید کنونی به معنای سقوط در ورطه جزم‌اندیشی و انحراف از مسیر حقیقت است.

با پذیرفتن این سه پیش‌فرض، آنچه انتظار می‌رود در جریان گفت‌وگو در حلقه کندوکاو فلسفی حاصل شود از این قرار است:

1. پرورش استعداد کشف مفروضات و پرسش از امور به‌ظاهر بدیهی: کودکان از طریق گفت‌وگو این قابلیت را می‌یابند که حتی از امور به‌ظاهر بدیهی و معلوم سؤال کنند. گفت‌وگو دشواری‌های به‌ظاهر ساده و بدیهی موضوعات را آشکار می‌کند. کودکان در گفت‌وگو می‌آموزند، و یا بهتر است بگوییم تجربه می‌کنند، که همواره می‌توان همه چیز را به پرسش خواند.

2. به‌رسمیت شناختن دیدگاه‌های متفاوت: در حلقه کندوکاو فلسفی کودکان تجربه می‌کنند که دیدگاه‌های گوناگون می‌توانند حامل تجاربی نو برای آنان باشند. از این‌رو آنان می‌آموزند که باید برای تفاوت دیدگاه‌ها و اختلاف عقاید احترام قائل باشند و نه تنها از آن نگریزند بلکه آن را جست‌وجو و از آن استقبال کنند. کودکان از این طریق می‌آموزند که شنیدن همواره مهم‌تر از گفتن است.

3. کسب توانایی تحلیل نقادانه دلایل و قیاس‌ها: منطق حاکم بر گفت‌وگو منطق پرسش و پاسخ است. این منطق به کودکان می‌آموزد که هیچ‌چیز را تقلیدی و کورکورانه نپذیرند و همواره برای قبول یا رد یک دیدگاه دلیل بیاورند. از طرفی آن‌ها می‌آموزند تا دلایل سایر افراد گروه را نیز از طریق پرسش و پاسخ به‌نقد بکشند و میزان قوت آن‌ها را محک بزنند.

منابع

- افلاطون (1356). *دوره آثار*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- بوبر، مارتین (1380). *من و تو*، ترجمه ابوتراب سهراب و الهام عطاری، تهران: فرزانه‌روز.
- دریابندری، نجف (1369). *درد بی‌خویشتنی: بررسی مفهوم الیناسیون در فلسفه غرب*، تهران: پرواز.
- دیویس، کالین (1386). *درآمدی بر اندیشه لویناس*، مسعود علیا، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

18 تبیین شاخص‌های فلسفی گفت‌وگو در فلسفه‌ورزی کودکان

- ناجی، سعید (1389). *کنادوکاو فلسفی برای کودکان و نوجوانان؛ گفت‌وگو با پیشگامان انقلابی نو در تعلیم و تربیت*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- یاسپرس، کارل (1357). *افلاطون*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- یاسپرس، کارل (1358). *سقراط*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- یاسپرس، کارل (1377). *عالم در آیینۀ تفکر فلسفی*، ترجمه محمود عبادیان، تهران: پرسش.

Gadamer, Hans Georg (۱۹۸۹). *Truth and Method*, New York: Continuum Publishing Group.

Kennedy, David (۱۹۹۹). 'Philosophy for Children and Reconstruction of Philosophy', in *Metaphilosophy*, Vol. ۳۰, Oxford: Blackwell.

Kennedy, David (۲۰۰۰-۲۰۰۱). 'Thinking for Oneself and With Others', *Analytic Teaching*, Viterbo University, Vol. ۲۰, No. ۱.